

محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

تعریف - مراتب

شراره تاج ترقی (شوقی)

هر چه گویم عشق را شرح و بیان	چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گر چه تفسیر زبان روشنگر است	لیک عشق بی زبان روشتر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت	چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

مولوی

دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم دچار بحران محبت در روابط بین دول و ملل، در جوامع انسانی، در روابط خانوادگی و در حیات فردی انسانها شده است. دنیایی که در آن عشق اسیر بی‌رنگی شده و به مرتبه تمایل جنسی تنزل یافته است. با توجه به اینکه عشق و محبت، پایه و اساس حسن ارتباطات بین افراد و جوامع مختلف و ایجاد تفاهم و همدلی و استقرار وحدت و صلح است؛ شناخت حقیقت عشق و محبت ضرورت خاص دارد، لذا در این مقاله به بررسی و تعمق در مفهوم "محبت در آثار حضرت عبدالبهاء" ولی منحصر از دیدگاه علوم الهی و عرفان پرداخته شده است. از آنجایی که لوح مبارک "تفسیر کنت کنز" شامل بیانات مفصله‌ای در خصوص تعریف محبت و مراتب آن است و در آن اثر منبع، نظرات عرفای اسلامی-ایرانی مورد عنایت غصن اعظم امر قرار گرفته است، لذا در بررسی این مفهوم به این دیدگاه توجه خاص گردیده است.

تعریف محبت

در این قسمت ابتدا "عدم امکان تعریف"، سپس "تعریف" و پس از آن "تفاوت عشق و محبت" مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱ - عدم امکان تعریف عشق و محبت:

نظر به اینکه محبت مفهومی مادی و محسوس نبوده و از مفاهیم معقوله است و از آنجا که طبق بیان مبارک حضرت عبدالبهاء معقولات جز در قیص محسوسات بیان نشود (نقل به مضمون، *مفاوضات*، صص ۶۴-۶۶)، لذا غالباً تعاریفی که از محبت ارائه می‌شود، تعریف به اوصاف و آثار محبت یا افعال محبان و عاشقان است.

عرفا نیز بر این عقیده‌اند که محبت را نمی‌توان در حد و رسم منطقی قرار داد و آن را تعریف نمود چنانچه خواجه عبدالله انصاری، صوفی قرن چهارم، می‌گوید: "محبت را روشن‌تر از آنچه خود کلمه گویاست نمی‌توان در حد و رسم منطقی قرار داد، چون این کار جز پوشیده‌ساختن و ضایع کردن آن سودی ندارد. حد محبت، وجود آن است، همان گونه که آشکارترین و بارزترین وصفش است." (*فرهنگ اشعار*، ص ۵۹۶) به عبارت دیگر برای کسی که مزه عشق را نچشیده باشد، هیچ تعریفی نمی‌تواند کافی باشد و مثل او درست مثل شخص کوری است که نمی‌توان برای وی بیان کرد که آهنگ و موسیقی چیست و مسلماً درک چنین شخصی، با شخصی موسیقیدان، از یک آهنگ، بسیار متفاوت است (نقل به مضمون، *منطق عشق*، ص ۳۲).

احمد غزالی، از مشایخ بزرگ قرن پنجم، می‌گوید:

عشق پوشیده است، هرگز کس ندیدستش عیان

لافهای بیهوده تا کی زند این عاشقان

هر کس از پندار خود در عشق لافی می‌زند

عشق از پندار خالی وز چنین و از چنان

(سوانح، ص ۴)

علت تعریف ناپذیری عشق از نظر غزالی این است که علم، آن چیزی است که دارای حد باشد و چیزی که دارای حد باشد را می‌توان تعریف نمود ولی معرفت در مورد حقایق و مسائلی است که حدی نداشته و بنابراین تعریف ناپذیر باشد و از آنجایی که معانی عشق فاقد حد است، پس تعریف پذیر نبوده و در حروف و کلمه نمی‌گنجد (نقل به مضمون، سوانح، ص ۷۳).

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء اشاراتی مبنی بر این که حقیقت عشق و محبت غیرقابل وصف و بیان بوده و ادراک مدرکین را به ساحت عز آن راهی نیست، به چشم می‌خورد ولی این عدم درک انسان از مقام عشق و محبت، در رتبه اولی مربوط به مقام و رتبه عشق در ذات حق و مقام احدیت است. چنانچه می‌فرمایند: "آن عشق و محبت عین ذات حق بوده، خارج و زاید بر ذات نبوده و ذات حق لم یزل غیرمعروف و غیرموصوف بوده و ادراک هیچ مدرکی به معرفت حقیقت و کنه او پی نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی حد و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند شبری طی ننمایند." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۲-۱۳)

در رتبه ثانی به تجلیات این عشق در عالم هستی باز می‌گردد که درک آن را منوط به دو شرط می‌دانند: اول آن که قلب انسان به نور این عشق روشن شده باشد و دوم آن که رحمت و فیض الهی شامل انسان شود تا بتواند در فضای عشق، طیران نماید. چنانچه می‌فرمایند: "عشق و محبتی که از تجلیات و فیوضات این محبت غیبیه الهیه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته... تا نفسی از این جام روح بخش الهی ننوشد، لذتش نداند و تا قلبی به این نار موقده ربّانی نیفرورد تصورش نتواند، ... مگر آن که بدایع رحمت الهی و لوازم مکرمت سبحانی او را احاطه نماید و به جناح عز توحید در ریاض قدس تجرید پرواز نماید تا بر این کوثر عذب فرات وارد گردد و از این چشمه حیات بنوشد و از این فواکه جنت قدسیه مرزوق شود." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۳-۱۴)

ولی باید توجه نمود که حضرت عبدالبهاء، پنهان بودن حقیقت عشق و عدم درک حقیقت آن را دلیل بر نبودن و انکار عشق و محبت در عالم نمی‌دانند، زیرا بنا بر نظر مبارک، ما آثار و نتایج آن را در عالم وجود مشاهده می‌نماییم و این واضح است که بر شیء معدوم اثری مترتب نمی‌شود بلکه شیء موجود است که از خود اثری باقی می‌گذارد. (نقل به مضمون، مفاوضات، ص ۱۷۰) چنانکه می‌فرمایند: "قوه اثیریه چون تموج نماید نورانیت در آفاق مشهود شود. هر چند حقیقتش مستور

ولی تموجاتش معلوم. حرقت و آه و فغان ظاهر و عیان ولی حقیقت عشق پنهان. آیا پنهانی سبب فقدان گردد و پرده‌نشینی دلیل بر فقدان دلبر دلنشین شود؟" (مائده، ج ۹، ص ۷۹)

۲- تعریف عشق و محبت از دیدگاه عرفانی

انبیاء، اولیاء، قدما، عرفا و ادبا، در مورد عشق و محبت عرفانی سخن‌ها رانده‌اند، شعرها سروده‌اند و کتاب‌ها نوشته‌اند و در زندگی عملی خود جلوه‌هایی از آن را به نمایش گذارده‌اند.

در اکثر آثار عرفانی کلمات عشق و محبت به یک مفهوم و مترادف با یکدیگر به کار رفته است و اگر چه افراد معدودی از تفاوت کلمه عشق با محبت سخن گفته‌اند ولی این گونه سخنان در ذیل این عنوان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بنابر این بر فرض مترادف بودن معنا و مفهوم این دو کلمه به بیان شمه‌ای از تعاریف مختلفی که در مورد عشق و محبت ارائه شده، پرداخته می‌شود.

همان طور که قبلاً ذکر شد تعاریفی که در این زمینه ارائه شده معمولاً تعاریفی است که یا اوصاف محبت را بیان نموده یا به آثار محبت پرداخته که معمولاً این آثار در افعال و حالات عاشقان ظاهر و نمودار می‌گردد. ولی در میان این تعاریف به تعاریفی نیز بر می‌خوریم که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء "بیان حقیقت محبت" (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶) است. لذا جهت سیر به تعاریفی که مورد توجه و عنایت غصن اعظم امر قرار گرفته است، همین ترتیب در بیان تعاریف از دیدگاه عرفانی مد نظر قرار می‌گیرد، یعنی در ابتدا تعریف به اوصاف و سپس به آثار محبت بیان شده و در نهایت تعریف به حقیقت محبت درج می‌گردد.

الف- تعریف به اوصاف محبت

در تعریف محبت به اوصاف آن سخن زیادی گفته شده است که فقط به بیان چند نمونه از این سخنان اکتفا می‌گردد.

شاید بتوان زیباترین و والاترین توصیف را در مورد عشق در سخنان انبیاء و اولیاء و قدیسین یافت. بسیاری از آنان عشق و محبت را همان ذات حق و خداوند می‌دانند و در واقع از نظر آنان عشق و خداوند یکی هستند و تفاوتی بین آنان نیست. چنانچه یوحنا یوحنای قدیس در کتاب مقدس گفته است: "خداوند عشق است." (عشق در ادب، ص ۱۹۸)

ابوسعید ابی الخیر، از مشایخ قرن پنجم، عشق را دام حق می‌داند. "شیخ را سؤال کردند از عشق، شیخ گفت: العشق شبکه الحق". (فرهنگ اشعار، ص ۶۲۱)

بابا طاهر، عارف قرن پنجم، محبت را حقیقت دانسته و می‌گوید: "محبت حق تعالی حقیقتی است که در قلب‌ها نهفته شده." (عشق در ادب، ص ۱۸۹)

معروف کرخی، صوفی قرن دوم، محبت را "موهبت حق" می‌داند زیرا وقتی از وی در مورد محبت سؤال کردند، گفت: "محبت نه از تعلیم خلق است که محبت از موهبت حق است و از فضل او." (فرهنگ اشعار، ص ۶۳۲)

جنید، صوفی قرن سوم، نیز سخنی دارد که مبنی بر اعتقاد او بر موهوب بودن محبت است. وی می‌گوید: "محبت، امانت خداست." (عشق در ادب، ص ۳۹) و امانت خدا موهبت حق است به بندگان. در جایی دیگر عشق تجلی الهی تعریف شده بدین معنا که اگر عشق نبود، آنچه ظاهر شده است، ظاهر نمی‌شد. همچنان که حافظ نیز می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(بحث در آثار، ص ۳۳۰)

جامی، از کبار مشایخ قرن ششم، معتقد است که در عالم وجود جز عشق چیزی نیست و یا به عبارت دیگر، "هستی" عشق است. چنانچه می‌گوید: "اگر عشق نبودی ظاهر نشدی آنچه ظاهر شده است زیرا که حقایق اشیاء صور تجلیات است ... و آنچه ظاهر شده است، از عشق ظاهر شده است." (بحث در آثار، ص ۳۲۷)

ب- تعریف به آثار محبت

غالباً آثار محبت در حالات، رفتار و افعال عاشقان ظاهر گردیده است. از جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره نمود:

امام جعفر صادق عشق را جنون الهی نامیده‌اند. چنانچه فرموده‌اند: "عشق جنون الهی است نه مذموم است و نه محمود." (فرهنگ اشعار، ص ۶۲۰)

عاشق بر اثر محبت، اراده و اختیار خود را از دست داده و یا اختیار خویش را در اختیار معشوق قرار می‌دهد و در واقع چیزی جز آنچه معشوق برای او می‌پسندد و می‌خواهد، نمی‌خواهد. چنانچه مولوی رومی عشق را ترک اختیار دانسته و می‌گوید:

گویند: عشق چیست؟ بگو: ترک اختیار هر کس ز اختیار نرست، اختیار نیست

(فرهنگ اشعار، ص ۲۶۴)

بشر حافی، عارف قرن دوم، عشق را ترجیح دادن می‌داند زیرا وقتی از وی پرسیدند که محبت چیست؟ پاسخ داد: "ترجیح دادن است." پرسیدند ترجیح دادن چیست؟ گفت: "آن که محبوب را بر آنچه دوست می‌داری ترجیح دهی." (عشق در ادب، ص ۸۳)

حلاج، سرحلقه شه‌دای صوفیه، عشق را مرگ و فنا می‌داند. می‌گویند: حلاج را چون برای کشتن به پای دار می‌بردند "درویشی در آن میان از او پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا و پس فردا. آن روزش بکشتند و دیگر روز بسوختند و سیم روزش به باد دادند یعنی عشق این است." (عشق در ادب، ص ۸۷)

افلاطون در مورد عشق می‌گوید: "روح انسان در عالم مجردات پیش از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی "خیر" را بی‌پرده و حجاب دیده است، پس در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی و مجازی را می‌بیند از آن زیبایی مطلق که پیش از این درک نموده یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را بر می‌دارد، فریفته جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند. عواطف و عوالم محبت همه همان شوق لقای حق است... عشق حقیقی... نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگانی روحانی است." (سیر حکمت، ج ۱، صص ۲۴-۲۵)

ج- تعریف به حقیقت محبت

اما بیشترین تعریفی که در میان تعاریف جلب توجه می‌نماید، تعریف عشق و محبت به میل است. چنان که در "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" (ص ۳۳۲) یکی از معانی عشق، "میل مفرط" ذکر شده است. محمد غزالی، حجة الاسلام جهان اسلام در قرن پنجم، نیز عشق را عبارت از "میل غالب مفرط" (احیاء علوم، ص ۳۴۵) می‌داند. حارث محاسبی می‌گوید: "محبت میل بود به همگی به چیزی." (عشق در ادب، ص ۸۳)

برخی از عرفا علاوه بر مفهوم "میل" مفهوم "لذت" را در تعریف عشق وارد نموده‌اند. به عنوان مثال، خواجه نصیرالدین محمد طوسی، شارح کتب ابن‌سینا، محبت را چنین تعریف کرده است: "محبت میل نفس باشد بدانچه در شعور بدان لذتی یا کمالی مقارن شعور باشد." (اوصاف، ص ۵۴)

بعضی دیگر از عرفا، در تعریف محبت علاوه بر "میل"، "نیل و وصال" را نیز در نظر داشته‌اند از جمله، جنید بغدادی که تعاریف متعددی از محبت نموده است، در یکی از این تعاریف چنین گفته است: "محبت افراط میل است بی‌نیل." (فرهنگ اشعار، ص ۶۳۱)

تعدادی دیگر از عرفا، همانند افلاطون، مفهوم "زیبایی یا جمال" را در تعریف عشق وارد نموده‌اند. برای مثال:

از قول کاشانی، از پیشوایان تصوف در قرن هفتم، نقل شده که: "محبت میل باطن است به عالم جمال." (فرهنگ اشعار، ص ۶۱۰)

محمد غزالی، محبت را عبارت از میل نفس به سوی شیء موافق می‌داند و معتقد است اموری که موافق نفس انسان است جمال و احسان است (نقل به مضمون، احیاء علوم، ص ۳۴۵).

۳- تعریف محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش تعاریف متعددی از محبت بیان فرموده‌اند. برخی از این تعاریف به نقل از آثار گذشتگان است و حضرتشان در ضمن بیان این گونه تعاریف به این مطلب نیز اشاره می‌نمایند. ضمناً تعاریف دیگری نیز از محبت فرموده‌اند که مشابه برخی از آنان در آثار و بیانات اولیاء و عرفا و ... نیز مشاهده می‌شود و برخی از آن تعاریف بدیع و بی نظیر است.

ذیل این عنوان ابتدا به تعریف حقیقت محبت از دیدگاه عرفانی پرداخته شده و سپس سایر تعاریف موجود در آثار مبارکه بررسی می‌گردد.

الف- تعریف حقیقت محبت از دیدگاه عرفانی

معروف‌ترین تعریف به نقل از آثار گذشتگان، تعریفی است که حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث قدسی "کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف" بیان فرموده‌اند. در این اثر جلیل و محیرالعقول، در مورد تعریف محبت می‌فرمایند: "بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان

حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده‌اند که محبت میل حقیقی است به جمال خود جمعاً و تفصیلاً." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶)

اولین نکته‌ای که در این بیان مبارک جلب توجه می‌نماید، آن است که می‌فرمایند: "بعضی از واقفین اسرار توحید". یعنی حضرت عبدالبهاء عرفائی را که چنین تعریفی از محبت نموده‌اند، آگاه به اسرار توحید دانسته‌اند و بنابر این به نظر می‌رسد این عبارت از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء، تلویحاً اشاره به این مطلب دارد که چنین تعریفی، تعریفی صحیح از محبت است و مورد تأیید حضرت عبدالبهاء می‌باشد. مطلب دیگر آن است که از بیان مبارک این گونه مستفاد می‌شود که تعدادی از عرفا، چنین تعریفی را ارائه نموده‌اند که حضرت عبدالبهاء تعریف تمامی این عرفا را مد نظر داشته‌اند، اگر چه احتمالاً نقل قول مستقیم این تعریف، فقط از یکی از عرفا می‌باشد.

دومین مطلب آن که، می‌فرمایند: "در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده‌اند." بنابراین حضرت عبدالبهاء، این تعریف از محبت را "بیان حقیقت محبت" می‌فرمایند. همان طور که در "عدم امکان تعریف محبت" گفته شد، جهت بیان حقیقت محبت دو شرط لازم است: اول، منور شدن قلب به نور عشق و دوم، شمول رحمت الهی.

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به همین شروط است که حضرت عبدالبهاء در همین بیان مبارک، این تعریف را "نغمه الهی" و "رنه صمدانی" نامیده‌اند که در حقیقت از آنجایی که رحمت الهی شامل حال قائلین این تعریف شده است؛ لذا در حقیقت، آنان مثل نئی بوده‌اند که نائی حقیقی در آنها دمیده و نعمات الهی را از آن ظاهر نموده است.

سومین مطلبی که لازم و ضروری است به آن پرداخته شود، نفس تعریف ذکر شده از عرفا است. همان گونه که از قبل ملاحظه شد، بسیاری از عرفا محبت را، میل دانسته‌اند و علاوه بر مفهوم میل، مفهوم جمال و زیبایی را نیز در تعریف محبت وارد نموده‌اند. لذا بجاست که مفهوم میل از دیدگاه عرفا و بنابر مشرب آنان، در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء، بررسی گردد.

تعریف میل در "فرهنگ لغت، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" (ص ۴۶۲) چنین آمده است: "میل رجوع به اصل را گویند." بنابراین تعریف، میل را می‌توان نوعی حرکت در نظر گرفت، یعنی حرکت رجعی به سوی اصل و مبداء و منشاء خود. به طور کلی عرفا و صوفیه بر این عقیده‌اند که حرکت و میل هر ذره به طرف جنس خود و اصل خود است. توضیح آنکه، در عالم دو حرکت وجود دارد،

یکی در قوس نزول و دیگری در قوس صعود. حرکت در قوس نزول عبارت از تنزل از عالم ملکوت به عالم ناسوت و آرایش به عالم کثرت و ماده و زشتی‌ها و پلیدی‌های آن است. اما در مقابل این حرکت، حرکت دیگری نیز به نام حرکت در قوس صعود وجود دارد که یک حرکت رجعی است، یعنی در هر چیزی که از واحد صادر شده، میلی هست که دوباره به آن واحد بازگردد. لذا هر موجودی متمایل به این کمال و وصول به حقیقت است که عبارت از رهایی از عالم کثرت و ماده و بازگشت به وطن اصلی یعنی اتصال به مبدأ کل است (نقل به مضمون، بحث در آثار، صص ۱۰۸ و ۳۲۹).

در تعریف محبت، کلمه جمال به معنای زیبایی می‌باشد. زیبایی حقیقی و مطلق در ذات الهی است و با توجه به این که تمام کائنات تجلی از تجلیات الهی هستند بنابر ظرفیت خود، نشانی از زیبایی مطلق دارند. در این میان، انسان صورت و مثال الهی بوده، بهره‌ای کامل‌تر و بیشتر از زیبایی را دارا می‌باشد. بنابر این هر نوع عشق در حقیقت، میل به جمال خود است، زیرا همه چیز در عالم، تجلی‌ای از جمال حقیقی را در خود دارد.

دو لغت "جمعاً" و "تفصیلاً" در بیان مبارک اشاره به دو عالم حق و خلق دارد که به عبارات و الفاظ دیگری نیز در آثار مبارکه به آنها اشاره شده است از جمله "رب و عبد" و "وحدت و کثرت". در حقیقت این دو لغت بیانگر مراتب محبت در تعریف فوق است که بعداً شرح داده خواهد شد.

ب- سایر تعاریف موجود در آثار حضرت عبدالبهاء

اکثر تعاریف دیگری که در مورد محبت در آثار مبارکه نازل شده است در لوح مبارکی به زبان عربی است که به لوح محبت یا اتحاد موسوم و معروف است. در این لوح مبارک، علاوه بر تأکید بر لزوم ایجاد محبت بین بشر و بیان احتیاج عالم بشریت به محبت، اثرات محبت نیز بیان شده و اوصاف و تعاریفی برای محبت ذکر گردیده است. ابتدا قسمت‌هایی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء درج گردیده و سپس مختصراً توضیحاتی ارائه می‌شود.

"هو الله ايها المنجذب بنفحات الله... اعلم حق اليقين ان المحبة سر البعث
الالهى و المحبة هي التجلى الرحمانى. المحبة هي الفيض الروحانى المحبة
هي نفثات روح القدس فى الروح الانسانى. المحبة هي سبب ظهور الحق فى
العالم الامكانى. المحبة هي الروابط الضرورية المنبعثة من حقايق الاشياء

بایجاد الاهی. المحبة هی الرابطة بین الحق و الخلق فی العالم الوجدانی...
 المحبة هی التاموس الاعظم فی هذا الكور العظیم الالهی. المحبة هی النظام
 الوحید بین الجواهر الفردیة بالتركيب و التدبیر فی التحقق المادی. المحبة
 هی القوة الكلية المغناطیسیة بین هذه السیارات و النجوم الساطعة فی
 الاوج العالی... " (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۵۹)

بطور کلی تعاریف موجود در این لوح مبارک را می‌توان در چند مورد ذیل خلاصه نمود:

محبت علت بعث پیامبران و ظهور مظاهر مقدسه یا به عبارتی دیگر عالم امر است که رابطه بین
 عوالم حق و خلق را برقرار می‌کند. در حقیقت بنابر اصل فلسفی "لا یصدر من الاحد الا الاحد"، با
 توجه به این که خداوند وحدت صرف بوده و در ذات خویش در مقام احدیت است، لذا اول صادر از
 حق یا به عبارتی دیگر صادر اول، مشیت اولیه (عالم امر - مظاهر مقدسه) می‌باشد که به واسطه آن
 سایر مخلوقات ایجاد شده‌اند. چنانچه در این لوح مبارک ذکر شده که محبت سر بعث الاهی، سبب
 ظهور حق در عالم امکان و رابطه بین حق و خلق در عالم وجدان است.

محبت علت وجود مخلوقات به طور کلی و طبیعت روحانیه انسانی به طور اخص است زیرا هم تنها
 نظام حاکم بین عناصر بسیطه واحده برای ترکیب و تحقق مادی عالم ایجاد است و هم نثبات
 روح القدس در روح انسانی که تنها روح دائم و برقرار و مجرد از قید ماده است. چنانچه حضرت
 عبدالبهاء می‌فرماید: "در انسان دو طبیعت است: طبیعت جسمانی و طبیعت روحانیه... طبیعت
 روحانیه از فیض روح القدس متولد شده ... این طبیعت، کمالات الهیه است، ... محبت است،
 موهبت است..." (مفاوضات، ص ۸۹)

قبلاً نیز گفته شد که صوفیه و عرفا سر آفرینش را در حدیث کنت کنز دانسته و معتقدند اگر پای
 عشق در میان نبود هیچ آفریده ای پدید نمی‌آمد و هیچ موجودی هستی نمی‌یافت. چنانچه
 شبستری، مفسر نظرات ابن عربی، می‌گوید:

حدیث "کنت کنزاً" رو فراخوان که تا پیدا بینی سر پنهان
 عدم در ذات خود چون بود صافی از او در ظاهر آمد گنج مخفی

(گلشن راز، ص ۳۶)

محبت تجلی الهی است. در هر یک از مخلوقات که نظر کنیم تجلی از اسماء و صفات الهی را در آن مشاهده می‌کنیم، به طوری که "کل شیء احصیناه کتاباً" حاکی از این مطلب است. پس همین تجلی اسماء و صفات الهی در هر کائنی از کائنات، عین محبت است. همین طور که از پیش گذشت برخی از عرفای ملهم نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند.

محبت فیض و موهبت الهی است که شامل حال مخلوقات به طور اعم و انسان به طور اخص است و این فیض و رحمت و موهبت هیچ گاه قطع نشده و نخواهد شد. چنانچه حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبة الله است و محبة الله روح حیات است و فیض ابدی است... محبت عالم انسانی اشراقی از محبة الله و جلوه ای از فیض موهبة الله است." (مفاوضات، صص ۲۲۱-۲۲۲) و همچنین می‌فرماید: "محبت فیض یزدانی است." (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴) همچنان که از قبل دیدیم تعدادی از عرفا نیز بنابر فضل ربانی به این حقیقت فائز شده و محبت را موهبت الهی دانسته‌اند.

محبت ناموس اعظم در این کور عظیم الهی است. ناموس به معنای قانون است یعنی محبت بزرگترین قانون الهی برای نه تنها کور حضرت بهاء الله بلکه دور پانصد هزار ساله الهی می‌باشد که تمام قوانین دیگر حول آن می‌چرخد و منوط و وابسته به آن خواهد بود و در حقیقت اجرا و تحقق هر امری منوط به آن است.

محبت قوه مغناطیس موجود بین سیارات و نجوم است یعنی قوه جاذبه‌ای که در عالم امکان موجود می‌باشد و باعث حفظ عالم از نابودی و تشتت و تجزیه و همچنین گردش سیارات و ثبوت ستارگان می‌باشد؛ همان قوه، عبارت از محبت است. چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح "کنت کنز" می‌فرماید: "در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقایق کل شیء و کشش رقائق کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلقت است." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۵)

عرفا نیز عشق را در همه کائنات ساری و جاری می‌دانند و معتقدند قوه جذب و انجذاب بین موجودات، حتی افلاک و فلکیات، عبارت از سریان عشق در آنهاست. آنها معتقدند:

"حیات و هستی جمیع موجودات قائم به عشق است، جذبۀ عشق و کشش عاشقی و معشوقی در سراسر عالم وجود جاری و ساری است، و حالت جذبۀ و انجذاب مابین همه ذرات موجودات همیشه برقرار و پایدار است.

یکی میل است با هر ذره رقاص کشان آن ذره را تا مقصد خاص

و همین جذبۀ و عشق ساری غیرمیری است که عالم هستی را زنده و برپا نگاه داشته و سلسله موجودات را به هم پیوسته است، به طوری که اگر در این پیوستگی و بهم‌بستگی، سستی و خللی روی دهد، رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام و دوام از نظام عالم وجود رخت برخواهد بست." (مولوی‌نامه، ص ۴۰۷)

و اما بدیع‌ترین تعریفی که از محبت در این لوح مبارک درج گردیده، آن است که محبت عبارت از روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است. همچنان که از این تعریف پیداست حقایق اشیاء و آنچه در عالم وجود، موجود می‌باشد با یکدیگر الزاماً و ضرورتاً روابطی دارند و محبت عبارت از همین روابط ضروریه است. آنچه که در ارتباط با این تعریف، ذکر آن ضروری است و اهمیت این تعریف را بیشتر نشان می‌دهد، آن است که در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء علاوه بر محبت، سه مفهوم دیگر، یعنی "شریعت"، "طبیعت" و "آیین و قانون" نیز دقیقاً به همین گونه تعریف شده‌اند (به ترتیب در: *سیاسیه*، ص ۳۶ یا *مقاولات*، ص ۱۱۹-۱۱۸، *مکاتیب*، ج ۳، صص ۴۷۹ و ۴۸۵- *بدایع* ج ۱، ص ۲۷۹).

۴- تفاوت عشق و محبت

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء (در حد آثار منتشره در ایران) هیچ بیان صریحی در خصوص تفاوت دو مفهوم عشق و محبت به چشم نمی‌خورد و به هیچ وجه اشاره‌ای به اختلاف این دو مفهوم نفرموده‌اند.

غالب عرفایی که قائل به تفاوت محبت با عشق هستند، عشق را محبتی می‌دانند که از حد گذشته باشد، چنان که ارسطو آن را "محبت شدید" (عشق در ادب، ص ۲۸) و خواجه نصیرالدین طوسی، "محبت مفراط" (اوصاف‌الاشرف، ص ۵۴)، گفته است. مستملی بخاری، دارای یکی از کهن‌ترین آثار فارسی در تصوف، نیز در این مورد می‌گوید: "عشق نیز محبت است، اما چون از حد درگذرد عشق خوانند." (عشق در ادب، ص ۱۸۸) شیخ اشراق نیز نظر به همین مفهوم است که عشق را خاص‌تر از

محبت دانسته و گفته است: "عشق خاص‌تر از محبت است زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد." یعنی به نظر او عشق مرحله‌ای بالاتر از محبت است (عشق در ادب، صص ۱۲۰-۱۲۱).

اما اختلافی که بین عرفا به چشم می‌خورد، آن است که اطلاق کلمه عشق بر کدام یک از مراتب عشق و محبت صحیح بوده و بر کدام یک صحیح نیست. عده‌ای بر این عقیده‌اند که همان گونه که محبت انسان‌ها به یکدیگر از دیرباز تاکنون عشق نامیده شده، اطلاق کلمه عشق بر محبت شدید بین مخلوقان صحیح بوده ولی اطلاق آن بر محبت خدا به انسان و انسان به خدا جایز نیست (نقل به مضمون، عشق در ادب، صص ۷۵-۷۷). برخی دیگر عقیده‌ای بالعکس عقیده فوق ابراز می‌کنند. چنانچه در کتاب "فرهنگ اشعار حافظ" (ص ۵۹۱) خلاصه کلام عرفا در این مورد چنین بیان شده است: "عشق محبت عالی‌های است که بسیار برتر و والاتر از محبت عادی خلق به خلق است."

بعضی دیگر اطلاق دو کلمه "محبت" و "عشق" را بر همه مراحل و مراتب "محبت و عشق" صحیح می‌دانند و یا اصلاً وارد چنین مقوله‌ای نشده‌اند و تفاوت "عشق" را با "محبت" در همه مراتب، فقط در شدت عشق نسبت به محبت می‌دانند. به طوری که قطب‌الدین عبادی، استاد در علوم تصوف، حدیث و تفسیر، عشق را مرحله فنا دانسته و می‌گوید: "چون دوستی از آفات خالی شود و محض در طلب رضای دوست موقوف گردد؛ آن را محبت گویند چون در بوتۀ محنت گذاخته شود و روی در فنا آرد، آن را عشق گویند." (فرهنگ اشعار، ص ۵۹۵)

با تعمق بیشتر در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء خصوصاً کاربرد این دو کلمه در ترکیبات اضافی، تشبیهی و استعاری می‌توان تفاوت‌هایی را در مفهوم این دو کلمه یافت. برای مثال: ترکیب "قربانگاه عشق"، فقط در مورد کلمه عشق به کار رفته است و در هیچ یک از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء ترکیب "قربانگاه محبت" مشاهده نشد. از حدود ۱۲۰ مورد ترکیب مربوط به عشق، ۳۰ مورد آن ترکیب "قربانگاه عشق" بود یعنی حدود ۲۵٪ ترکیبات استخراجی در خصوص عشق. لازم به ذکر است که قریب به ۸۰۰ ترکیب از محبت نیز استخراج شده بود که هیچکدام "قربانگاه محبت" نبود.

دیگر آنکه به طور کلی کلمه محبت بسیار بیشتر از کلمه عشق در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء به کار رفته است. در اکثر الواحی که موضوع آن مربوط به بلایای وارده بر احباب و شهادت نفوس مخلصه می‌گردد کلمه عشق بیشتر به کار رفته است.

لذا می‌توان نتیجه گرفت:

اولاً، با توجه به کاربرد بیشتر کلمه عشق در موارد بلایا و شهادت و خصوصاً با توجه به ترکیب "قربانگاه عشق" می‌توان تعریف عرفا را از عشق به صورت "محبت مفرط" یا "محبتی که از حد درگذرد" مناسب دانست.

ثانیاً، با توجه به کاربرد بیشتر کلمه محبت در جملات و مطالب و موضوعات مختلفه و کاربرد کمتر کلمه عشق، این گونه برداشت نمود که کلمه محبت دارای مفهومی عام‌تر بوده و در مراتب و مواقع مختلفه به کار رفته و صادق می‌آید، در حالی که مفهوم عشق خاص‌تر بوده و در مواقع و موضوعات محدودتر و مخصوص‌تری به کار می‌رود.

مراتب محبت

اصطلاح "مراتب محبت" مأخوذ از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در تفسیر "کنت کنز" است که می‌فرمایند: "در معرفت این حدیث به معرفت چهار مقام احتیاج است: اول، کنز مخفی است و ثانی، مقامات و مراتب محبت و ثالث، مقام خلقت و امثال آن و رابع، مقام معرفت." (مکاتیب، ج ۲، ص ۵) البته لازم به ذکر است که در الواح و آثار دیگر حضرت عبدالبهاء نیز این اصطلاح به کار رفته است (از جمله در: مکاتیب، ج ۳، ص ۵۲ - مائده، ج ۵، ص ۲۴۶ - بدایع، ج ۱، ص ۲۳۷). در مراجعه به کتب و آثار عرفانی، کمتر اصطلاح "مراتب" به چشم می‌خورد بلکه بیشتر از لغات انواع، درجات، مراحل، اقسام و ... استفاده شده است.

اگرچه لغت "مرتب" این گونه به ذهن متبادر می‌کند که هر مرتبه‌ای باید بعد یا قبل از مرتبه دیگر باشد ولی لزومی برای این تقدم و تأخر نیست، یعنی می‌توان در بعضی موارد، مراتب مختلفه را مانند پله‌های پلکانی در نظر گرفت که پشت سر هم قرار دارند و برای طی یک پله باید پله‌های قبل را پشت سر گذاشت یا به عبارت دیگر، در آن واحد، نمی‌توان هم در پله اول بود و هم آخر ولی در موردی دیگر، می‌شود آنها را به گونه‌ای در نظر گرفت که در کنار هم به طرز قرار گرفته

باشند که انسان ضمن آن که ظاهراً در اولین مرتبه است ولی در مرتبه وسط و آخر هم باشد. برای مثال در مرتبه محبت خلق به خلق، در آن واحد انسان هم می‌تواند محبت به فرزند را داشته باشد، هم به والدین، هم به همسر و هم به سایر طبقات، بدون آن که محبت هیچکدام منوط و وابسته به دیگری باشد. البته شاید بتوان از لحاظ یکی از این طبقات تقدم و تأخر زمانی قائل شد مثلاً از لحاظ فرزند، ابتدا محبت فرزند به والدین، سپس به همسر و بعد از آن به عنوان والد به فرزند را در نظر گرفت.

در این قسمت نیز ابتدا مراتب محبت از دیدگاه عرفانی و سپس در آثار حضرت عبدالبهاء بررسی می‌گردد.

۱- محبت از دیدگاه عرفانی

عرفا در خصوص مراتب و انواع عشق و محبت مطالب بسیاری را به رشته تحریر درآورده و هر کدام نظر به مقامات و مشرب خویش، عشق و محبت را به انواع و اقسامی تقسیم نموده‌اند. در این قسمت به علت ایجاد یک نظم فکری برای خواننده، مطالب در چند قسمت به قرار ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف- محبت جبلی و مکتسب و موهوب

برخی از عرفا از جمله ابوالحسن دیلمی از سه نوع محبت سخن به میان آورده‌اند: محبت جبلی، محبت مکتسب و محبت موهوب. آنان معتقدند در محبت جبلی، محب از خود اختیاری ندارد و مجبور و مجبور بر محبت است. در محبت موهوب که ایمان از آن جمله است نیز محب را اختیاری نیست زیرا فیض و موهبت الهی است. اما محبت مکتسب که از طریق طاعت و موافقت در عبودیت و اجابت اوامر محبوب در همه حالات به دست می‌آید، اختیاری است و محبتی است که بنده آن را انتخاب می‌کند (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۳۵).

ب- محبت عام و خاص، محبت جنس به جنس و جنس نه با جنس

کاشانی به دو نوع محبت عام و خاص معتقد است. وی محبت عام را عبارت از میل قلب به مطالعه جمال صفات می‌داند که مانند نوری وجود را آرایش می‌دهد و محبت خاص را عبارت از میل روح

به مشاهده جمال ذات می‌داند که مانند ناری وجود را پالایش داده، محب را می‌سوزاند و محو می‌گرداند (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، ص ۴۱۰).

هجویری، از مشایخ قرن پنجم، نظری مشابه نظر کاشانی ولی با الفاظی متفاوت ارائه داده، می‌گوید: محبت بر دو نوع است: یکی محبت جنس به جنس که عبارت از میل نفس است در طلب ذات محبوب از راه جهد و کوشش و دیگری محبت جنس نه با جنس که عبارت از طلب صفتی از اوصاف محبوب است تا با آن آرامش یابد، مانند شنیدن کلام و یا دیدار محبوب (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، ص ۴۰۹). همان طور که ملاحظه می‌شود، محبت جنس به جنس، مشابه محبت خاص و محبت جنس نه با جنس، مشابه محبت عام در نظر کاشانی است.

ج- محبت مجازی و حقیقی، طبیعی و روحانی، محمود و مذموم

برخی از عرفا محبت و عشق را به حقیقی و مجازی تقسیم نموده‌اند. آنان عشق حقیقی را الفت رحمانی و الهام شوقی می‌دانند و آن عشق به لقاء محبوب حقیقی است که ذات احدیت باشد و مابقی عشق‌ها را به جز این عشق، عشق‌های مجازی می‌دانند که منشأ آن هوی و حب مجازی است. در عشق‌های مجازی، ابتدا محبت و هوی، بعد علاقه و بعد عشق پدید می‌آید (نقل به مضمون، فرهنگ لغات، ص ۳۲۴). این عرفا معتقدند: "هر چه به مخلوقات تعلق دارد، مجاز می‌باشد." (فرهنگ اشعار، ص ۵۹۵)

خواجه عبدالله انصاری نیز محبت را به مجازی و حقیقی تقسیم نموده ولی الفاظ دیگری در بیان مطلب به کار می‌برد. وی به سه نوع محبت علتی، خُلُقی و حقیقی اشاره می‌نماید و می‌گوید: محبت علتی هواست و خُلُقی قضااست و حقیقی عطااست. آن محبت که از علت خیزد، در نفس نزول کند و نفس را پست کند و خُلُقی، بر دل فرود آید و دل را نیست کند و آنچه از حقیقت خیزد، در جان قرار گیرد تا وی را که از او نیست، نیست کند و به خود، هست کند. " (عشق در ادب، ص ۳۷) مقصود از محبت علتی، همان عشق مجازی جسمانی است که به علت تمتع جسمانی یا نفع حاصل از معشوق و به طور کلی شهوات و امیال نفسانی ایجاد می‌شود. محبت خُلُقی نیز عبارت از نوعی عشق مجازی است ولیکن این عشق مجازی، پاک و بی‌آلایش است و در حقیقت می‌توان به آن عشق با واسطه به خدا گفت که خداوند بندگان مستعد اما ناتوان از تحمل عشق خود را بدان گرفتار می‌کند تا قابلیت عشق او را کسب کنند. اما محبت حقیقی، عبارت از عشق انسان به خداست که

خداوند آن را به بندگان قابل خود هدیه می‌کند و به همین دلیل موهبت الهی می‌باشد (نقل به مضمون، عشق در ادب، صص ۳۷-۳۸).

ابوالحسن دیلمی محبت را به طبیعی و روحانی که مشابه همان مجازی و حقیقی است تقسیم نموده، می‌گوید: "محبت طبیعی اگرچه به خودی خود شریف است، در قیاس با محبت روحانی پست است زیرا اقصی کمال محبت طبیعی، نخستین رتبه محبت روحانی است." (عشق در ادب، ص ۱۲۸) بنابر این نمی‌توان گفت عشق طبیعی ناپسند و مذموم است، بلکه در قیاس با عشق روحانی و الهی از ارزش کمتری برخوردار است.

تعدادی دیگر از عرفا، عشق مجازی را به محمود (محبوب و ممدوح) و مذموم (ناپسند) تقسیم می‌نمایند و این تقسیم‌بندی یا برحسب منشأ و مبدأ و اساس آن عشق است که اگر اساسش، عشق پست حیوانی باشد مذموم، و اگر محبت پاک نسبت به زیبارویان یا مظاهر جمال حق باشد از آن جهت که مظهر حق‌اند، محمود است (نقل به مضمون، فرهنگ لغات، ص ۳۲۴). و یا برحسب امکان دخول فساد در آن است بدین معنی اگر از آفاقی که سبب فساد محبت می‌شود مبرا بوده، بر طهارت اصلی خود باشد، عشق محمود و اگر آلوده به شهوات نفس بهیمی باشد که عقل و شریعت آن را نکوهش کرده است، مذموم است (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۱۲۸).

د- مراتب چهارگانه و دوگانه محبت

بسیاری از عرفا، عشق و محبت را به چهار مرتبه تقسیم نموده‌اند. این چهار مرتبه عبارتند از: "عشق خالق، که شامل عشق خدا با خویش و نیز عشق وی به مخلوق است و عشق مخلوق، که در بر گیرنده عشق مخلوق به خدا و نیز عشق آنان با یکدیگر است." (عشق در ادب، ص ۲۱۵) بسیاری از عرفا نیز تأکید بر مراتب دوگانه عشق نموده‌اند که در حقیقت عشق حق به خلق و عشق خلق به حق است و در تعریف این دو رتبه و این که کدام بر دیگری سبقت داشته است مطالبی چند به رشته تحریر درآورده‌اند. ذیلاً به بررسی هر کدام از این مراتب بنا بر گفته آنان پرداخته می‌شود:

مرتبه اول، عشق خدا با خویش - همان گونه که از قبل اشاره شد، یوحنا قیدیس معتقد بر این است که "خداوند عشق است". در میان عرفای اسلامی نیز حلاج سخنی مشابه اعتقاد وی ارائه داده، می‌گوید: "عشق، ذات خداست". وی علاوه بر بیان عشق خدا با خویش، بر آن است که این

عشق، حاکی از آغاز عشق است، این مقامی است که در آن عاشق خداست، معشوق نیز خود اوست و عشق نیز عین ذات اوست (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۱۹۸). علاوه بر وی، ابن سینا و ابوالحسن دیلمی نیز خدا و عشق را یکی می‌دانند. ابوالحسن دیلمی بر این اعتقاد است: "نخستین کسی که عشق ورزید، خدای تعالی بود. او هنگامی که جز خودش نبود، عاشق خود شد." در حقیقت "خدا در ازل... به وسیله خودش، به خاطر خودش، به خودش محبت می‌ورزید، و در آنجا محب و محبوب و محبت چیزی واحد بود... زیرا که او عین احدیت است." بدین ترتیب، وی محبت خدا با خویش را محبت اصلی دانسته، همه محبت‌ها را ناشی از آن می‌داند (نقل به مضمون، صص ۱۹۹-۲۰۸). به عبارت دیگر، محبت اصلیه، "عبارت از محبت ذات است به ذات نه به اعتبار امری زائد بر ذات، زیرا ذات است که منبع تمام محبت‌هاست." (فرهنگ لغات، ص ۴۱۸)

مراتب دوم و سوم، عشق خدا به خلق، عشق خلق به خدا، که همان مراتب دوگانه محبت است، معمولاً هر زمان و هر جا صحبت از عشق خدا به خلق می‌شود بلافاصله از عشق خلق به خدا نیز گفتگو به میان می‌آید. سخنان عرفا در این مورد نیز حاکی از عشق دوجانبه خدا و خلق به یکدیگر است و در اثبات مدعای خود به آیات قرآنی استناد می‌کنند که مهمترین آنها، آیات ذیل است:

آیه ۵۴ از سوره مائده: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ". یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید آن که برگردد از شما از دینش پس زود باش که بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را.

و همچنین آیه ۳۱ از سوره آل عمران: "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ". یعنی: بگو اگر دوست می‌دارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بیامرزد برای شما گناهان شما را و خداست آمرزنده مهربان.

چنانچه ابونصر سراج، معروف به طاووس الفقرا، معتقد است در این آیات قرآنی، محبت دوجانبه به خوبی نشان داده شده است بدین معنی که هر کس خدا را دوست بدارد، خدا نیز او را دوست خواهد داشت (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، ص ۶۰۰). بعضی از عرفا در این رابطه صحبت از تقدم عشق خدا به بنده بر عشق بنده به خدا نموده و به آیه ۵۴ سوره مائده و تقدم یحبهم بر یحبونه استناد نموده‌اند (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۲۰۱). چنانچه بایزید بسطامی، که فکر وحدت وجود را صریحاً بیان کرده، گفته است: "پنداشتم که من او را دوست می‌دارم، چون نگه کردم، دوستی او مرا سابق بود." (عشق در ادب، ص ۲۰۶)

اما در خصوص علت ایجاد این عشق دوجانبه و اختصاص این رتبه به انسان، عرفا را عقیده بر این است: عشق خدا با خویش که منبع تمام محبت‌هاست، ایجاب می‌کند او شناخته شود و آن کسی که شایستگی شناخت خداوند را داشته و دارد، انسان است. چنانچه شیخ نجم‌الدین رازی، صاحب کتاب "مرصاد العباد"، می‌گوید: "این انعام خاص (محبت) که قومی از اخص الخواص بدان مخصوص‌اند که، یحبهم و یحبونه انعامی است که هیچ موجود دیگر جز انسان استحقاق این سعادت نداشت و به تشریف محبت، هیچ موجود دیگر را مشرف نکردند." (عشق و عقل، ص ۷۴) از این روست که هستی آفریده شده تا انسان بتواند به معرفت خداوند نایل گردد. به همین دلیل، عرفا عشق خدا با خویش را علت وجود هستی و بالاخص انسان می‌دانند که عشق خدا به انسان و همین طور عشق انسان به خدا نیز جلوه‌های دیگری از همان عشق محسوب می‌گردد. یعنی از نظر آنها این عشق‌ها در دایره‌ای جریان دارد که یک سویش به خدا و سوی دیگرش به انسان است. به عبارت دیگر، عشق، یک عشق است که دو سوی دارد، سوی الهی و سوی انسانی (نقل به مضمون، عشق در ادب، صص ۲۰۰-۲۰۱).

مرتبه چهارم، عشق خلق به خلق - عرفا با توجه به داستان عشق زلیخا به یوسف و بیان مبارک "قدشغفها حباً" در آیه ۳۰ سوره یوسف، به عشق بندگان به یکدیگر اشاره می‌نمایند.

عرفا محبت‌های بشری را به حسب استعداد محب و نه به حسب حقیقت محبت، به درجاتی تقسیم می‌نمایند (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، صص ۶۰۷-۶۱۰) که پرداختن به آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

عین‌القضات، از بزرگان مشایخ قرن ششم، به دو نوع عشق صغیر (عشق بندگان به خدا) و کبیر (عشق خدا به بندگان) قائل است. وی علاوه بر این دو نوع عشق، از عشق میانه نیز نام می‌برد که همان عشق با واسطه به خداست، زیرا وی معتقد است که مشاهده جمال ازلی بی واسطه میسر نیست و باید آن را در آئینه جمال حضرت محمد مشاهده نمود (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۲۱۸).

تعداد دیگری از عرفا نیز به این مرتبه از محبت اشاره می‌نمایند، از جمله است موارد ذیل: شاه بن شجاع کرمانی می‌گوید: "محبت اولیاء خدای تعالی دلیل بر محبت خدای عز و جل است." (عشق در ادب، ص ۸۵) ابوالحسن وراق نیشابوری، شاگرد جنید، نیز می‌گوید: "علامت محبت خدای تعالی،

متابعت حبیب او... است." (عشق در ادب، ص ۸۷) ابراهیم قصار می‌گوید: "علامت محبت خدای تعالی ایثار طاعت اوست و متابعت نبی او." (عشق در ادب، ص ۸۸)

بی مناسبت نیست در این قسمت، اشاره‌ای مختصر به اسفار اربعه سالک از نظر عرفا نیز بشود. عرفا این مراحل چهارگانه سفر را به ترتیب ذیل ذکر می‌نمایند (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، صص ۲۵۵-۲۵۶). این چهار مرحله با مراتب چهارگانه محبت مشابهت دارد، که در مقابل هر یک نوشته می‌شود:

سفر اول، سفر از خلق به حق است. (محبت خلق به حق)

سفر دوم، سفر از حق به خلق یا من الحق الی الخلق بالحق است. (محبت حق به خلق)

سفر سوم، سفر عن الحق الی الحق بالحق است. (محبت حق به حق)

سفر چهارم، سفر از خلق به خلق و بالحق است. (محبت خلق به خلق)

۲- مراتب محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

الف- مراتب پنجگانه محبت

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش، به نقل مراتب محبت از دیدگاه عرفا پرداخته‌اند و مراتب چهارگانه و دوگانه محبت را به نقل از ایشان، ذکر فرموده‌اند و خود، مرتبه دیگری نیز به مراتب چهارگانه اضافه نموده‌اند که بدیع و بی نظیر بوده و در آثار عرفای سابقین به چشم نمی‌خورد. اما علاوه بر ذکر رتبه پنجم در مراتب محبت، حضرت عبدالبهاء در لوح "کنت کنز" به نکته دقیق، زیبا و بی نظیر دیگری اشاره نموده‌اند.

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک می‌فرمایند: "بعضی از متغمسین ابحر معانی... مراتب محبت را بر چهار رتبه معین نموده‌اند و این عبد در این رساله، پنج رتبه ذکر نموده، اگر چه در نزد این ذره فانی به نظری مراتب محبت بی حد و شمار است و به نظری در قمیص وحدت آشکار است." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۴-۱۵)

سپس هیکل مبارک، علت اختلاف مراتب محبت را از وحدت تا بی‌نهایت بیان فرموده، آن را ناشی از اختلاف مراتب و مقامات در هر عالمی از عوالم الهی می‌دانند، یعنی در حقیقت، هم عوالم الهیه نامتناهی است، هم مراتب و مقامات و فهم و درک قائلین این مراتب متفاوت است، هم تجلیات

اسماء و صفات الهی در مراتب نفوس مختلف است لذا اگر به نظر دقیق و بدون در نظر گرفتن کثرات عوالم، فهم قائلین و تجلیات، ملاحظه شود؛ در می‌یابیم که منظور تمام این عارفین و قائلین یکی است و همه ناظر به مرتبه وحدت حقیقی محبت هستند و چنانچه نظر در کثرت عوالم و فهم نفوس و تجلیات نماییم، مراتب محبت به دو یا چهار مرحله نیز محدود نخواهد شد بلکه بی اندازه و حد و شمار خواهد بود (نقل به مضمون، مکاتیب، ج ۲، ص ۴۰).

علاوه بر لوح تفسیر کنت کنز در لوح دیگری خطاب به شاهزاده محب شیرازی، مراتب اربعه محبت را ذکر می‌نمایند، ولی ظاهراً اصطلاحات به کار رفته در این دو لوح با یکدیگر متفاوت است. ضمناً علاوه بر تفاوت اصطلاحات، ترتیب مراتب اربعه نیز به گونه‌ای دیگر ذکر گردیده است که همین امر، بیانگر آن است که ترتیب این مراتب به معنای اولیت و ثانویت این مراتب و موکول بودن یک مرتبه به مرتبه ماقبل نیست. متن لوح مبارک چنین است:

"ای محب مطلع انوار، محبت را مراتب اربعه مذکور و مشهور؛ اول، محبت من الله الی العبد است، آیه "یحیهم" شاهد این مطلب. ثانی، محبت من العبد الی الرب است، و "یحبونه" دلیل این مقام. ثالث، من العبد الی العبد است، آیه "رحماء بینهم" حجت این مقال. رابعاً، من الحق الی الحق است، "فاحببت ان اعرف" ثبت این مآل. " (مائده، ج ۵، ص ۲۴۶)

حال ضمن تطبیق مفاد این دو لوح با هم و استمداد از سایر آثار مبارکه، به بیان چهار رتبه مذکور از عرفا مبادرت می‌شود.

مرتبه اول، از مقام جمع به جمع یا من الحق الی الحق (رتبه چهارم در لوح شاهزاده محب) است. در این رتبه، عشق و محبت حق، در ذات خود و به ذات خود بوده و قبل از تجلی حق در مریای موجودات (و حتی صادر اول) وجود داشته است. در این مقام عشق و محبت، عین ذات حق بوده و زاید و خارج بر ذات نیست یعنی غیب هویه به جمال خویش نرد محبت می‌بازد و در این مقام، عاشق و معشوق و عشق یکی است. این مقامی است که به مرتبه احدیت یا فیض اقدس یا جلا معروف و موسوم است. چنان که در لوح "کنت کنز" می‌فرمایند:

"و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع به جمع بود، و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را به ذات خود بدون توسط مجالی و

مرایای کائنات. و این تجلی و ظهور ذات است در نفس ذات، چنانچه حقایق عاشقین در کتم عدم مستور، لکن ذات احدیت علم عشق و محبت افراخته، و اعیان مجتذبین در سرادق هویت مخفی، لکن معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نرد محبت باخته." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶)

همچنین در لوحی دیگر می‌فرمایند: "نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق نمود، عاشق و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ و قاطع که گویی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق." (مائده، ج ۵، ص ۱۹)

همین مرتبه از عشق و محبت است که مبدأ همه عشق‌ها و باعث همه شورهاست و آنچه عشق و محبت و جذب و شوق در عالم هستی است، یک تجلی از تجلیات عشق در مقام احدیت یا جمع به جمع است. یعنی یکی تجلی (از تجلیات عشق) از عالم احدیت (فیض اقدس، جلا)، سبب ایجاد عالم و احدیت (فیض مقدس، استجلا) گردیده و سپس این سریان عشق ادامه می‌یابد. چنانچه می‌فرمایند:

"آن ذات غیبی در مغرب هویه مستوی و نرد محبت با عشق خود می‌بازد.

یار با ما از ازل بی ما و من عشق را می‌باختی با خویشتن

این عشق و محبت عین ذات است که باعث جمیع شورها و مایه‌هاست. از این عشق و محبت، رتبه طلعت احدیت معلوم و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلی حضرت علم است و آن علم در هر دوری به اسمی از اسماء تجلی بخشد که سلطان جمیع اسماست." (مائده، ج ۹، ص ۸۹)

همچنین در لوح "کنت کنز" می‌فرمایند:

"عشق و محبتی که در ذات حق قبل از ظهور شئون ذاتیه از مرتبه احدیت در مرتبه اعیان علم افراخته، و غیب هویت به جمال خود در نفس خود نرد محبت باخته که مبدأ جمیع عشق‌ها و شوق‌ها و سرمایه همه محبت‌ها و شورها شد، آن عشق و محبت عین ذات حق بوده، خارج و زاید بر ذات نبوده." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۲-۱۳)

این مرتبه، مرتبه‌ای است که در آن "فاحببت ان اعرف" صادق است. یعنی حق به علت عشق به ذات خویش و چون کنز مخفی است دوست دارد که شناخته شود، بنابر این تجلی در حقایق ممکنات نموده خلق یا تفصیل را خلق می‌نماید.

مرتبه دوم، از جمع به تفصیل یا من الله الی العبد (رتبه اول در لوح شاهزاده محب) است. در این مرتبه، ذات احدیت تجلی در مریای کائنات می‌نماید و هر کائنی از کائنات بنا بر استعداد خود، محل تجلی اسماء و صفات الهی واقع می‌شود. در این میان، انسان که صورت و مثال الهی و اشرف موجودات و مخلوقات است و خصوصاً انسان کامل (مبشرین - مظاهر مقدسه) جلوه‌گاه اسماء و صفات و کمالات الهیه به نحو اکمل و اتم خواهد بود. چنانچه در لوح "کنت کنز" می‌فرمایند: "و یا از جمع به تفصیل است. چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب احدیه در مریای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس طلعت بی مثال خود فرماید." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶) همچنین می‌فرمایند: "مَثَلِ خدا به مَثَلِ آفتاب است، مَثَلِ خلق به مَثَلِ اشیاء، در دل هر ذره‌ای از آفتاب تابشی و درخششی دارد و همچنین در هر سَری سَری، در هر افقی نوری از آن محبوب بی همتا و ذات یکتاست." (مائده، ج ۹، ص ۸۹)

در حقیقت در این مقام، حق مانند دلبر طنازی است که در مقابل آئینه شفاف ایستاده و جمال و کمال و حُسن خود را در این آئینه مشاهده می‌کند. حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات (صص ۱۴۹-۱۵۰) می‌فرمایند:

"ذرات کائنات عمومیه در این فضای نامتناهی هر یک حکایت و دلالت از کمالی از کمالات الهیه کنند و چیزی محروم نیست... لِهَذَا ربوبیت الهیه که مستجمعیت جمیع کمالات است، تجلی در حقیقت انسانی کرده؛ یعنی ذات احدیت مستجمع جمیع کمالات است و از این مقام یک تجلی بر حقیقت انسانیه کرده، یعنی شمس حقیقت اشراق در این آئینه نموده، اینست که انسان مرآت تامه مقابل شمس حقیقت است و جلوه‌گاه اوست. تجلی کمالات الهیه در حقیقت انسان ظاهر است این است که خلیفه الله است، رسول الله است. اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد چه که مقصد از وجود، ظهور کمالات الهیه است."

مرتبه سوم، از تفصیل به تفصیل یا من العبد الی العبد (در هر دو لوح) است. در این مقام، انسان‌ها تجلی جمال الهی را در عالم تکوین (در اینجا آفاق) ملاحظه می‌نمایند، به طوری که هر شیء از اشیاء مانند آئینه‌ای است که جمال و کمال حق را در خود منعکس نموده و بدین ترتیب، هر آنچه در عالم وجود است. نشانی از حق داشته، نشانگر اسمی از اسماء الهی است. این رتبه‌ای است که حضرت محمد در باره آن می‌فرماید: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" (آیه ۵۳، سوره فصلت) و همچنین "رحماء بینهم" (آیه ۲۹، سوره فتح) و همین طور "ما رایت شیئاً الا و قد رایت الله فیه او قبله او بعده". (ایقان، ص ۷۷)

این رتبه، رتبه‌ای است که انسان در آن به علم‌الیقین می‌رسد، یعنی با مشاهده آثار و نشانه‌های حق به وجود حق پی می‌برد. چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح "کنت کنز" می‌فرماید:

"و یا از تفصیل به تفصیل. چنانچه اکثر افراد انسانی، عکس جمال مطلق را در مرایاء حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که می‌فرماید: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" که مقام علم‌الیقین است. " (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۶-۱۷)

مرتبه چهارم، از تفصیل به جمع یا من العبد الی الرب (رتبه دوم در لوح شاهزاده محب) است. در این رتبه و مقام، عاشقان جمال احدیت، معشوق خود را بدون واسطه و وسیله و بدون توجه به مرایای متجلی در آن ملاحظه می‌نمایند، یعنی در این مقام چشم از کثرت ظاهری عالم وجود بر می‌بندند و به وحدت حقیقی حق ناظر می‌شوند. این مقامی است که آیه قرآنی "یحیونه" شاهد و گواه آن است. چنانچه در لوح "کنت کنز" می‌فرماید:

"و یا آن میل و محبت از مقام تفصیل به جمع است و آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزله از غبار تیره وسایل و وسایط و مبرا از کدورت مجالی و مرایا، و سالکین در این مقام از کثرات وجود به واحد حقیقی ناظر گردند و چنان در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بی خبر شوند و از ممکنات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال ذات احدیت مفر گزینند." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۸-۱۹)

در این مقام، انسان در مرابای وجود ممکنات فقط یک تجلی و یک جمال را می‌بیند نه آن که در هر مرآتی، عکسی مخصوص یا یک تجلی از تجلیات الهی را مشاهده کند. مثال حضرت عبدالبهاء، این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد. مثلاً اگر برکه‌های پرآب متعددی را در نظر بگیریم، در هر کدام عکس ماه را می‌توان دید و به تعداد برکه‌ها، عکس ماه هم متعدد می‌شود. این مقام، حاکی از مقام تفصیل به تفصیل است ولی اگر چشم را از برکه‌های متعدد بگیریم و به ماه نگاه کنیم و نه عکس‌های متعدد آن، فقط یک ماه را در آسمان مشاهده می‌کنیم و این مقام، مرتبه تفصیل به جمع و یا کثرت در وحدت است.

و اما رتبه پنجم که حضرت عبدالبهاء آن را به مراتب چهارگانه عرفا اضافه نموده‌اند، دارای این خصوصیت می‌باشد که مفهوم "نفس" در آن وارد شده است. یعنی حضرت عبدالبهاء این رتبه را چنین تعریف می‌نمایند: "اما رتبه پنجم از محبت، آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است به جمال خود در نفس خود." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۹) همان طور که از قبل گذشت، در مرتبه تفصیل به تفصیل، تجلی الهی در آفاق و کائنات ملاحظه می‌شود چنانچه فرموده‌اند: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" ولی بیان کامل حضرت محمد چنین است که می‌فرمایند: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم" تجلی الهی در آفاق را در مقام و مرتبه تفصیل به تفصیل مشاهده نمودیم و تجلی الهی و جمال احدیت را در نفس خود در این مقام مشاهده می‌نماییم. حدیث معروفی است که می‌گوید: "من عرف نفسه فقد عرف ربه" این حدیث و همچنین آیات دیگری از قرآن کریم شاهد و دلیل این مقام است. از آن جمله است: "و فی انفسکم افلا تبصرون" (آیه ۲۱، سوره الذاریات) و "اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً" (آیه ۱۵، سوره بنی اسرائیل)

این مقامی است که سالک در آن تجلیات جمال احدیت را در جمال خود مشاهده نموده، به طوری که جمال خود را در جمال حق، فانی و جمال حق را در جمال خود باقی می‌یابد. نظر به همین موارد است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که این مرتبه از محبت، از مرتبه جمع به جمع حکایت می‌نماید و علت آن را این گونه ذکر می‌فرمایند که این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده است که همان مرتبه حقیقی فنای در حق و بقای در حق است. عین بیان مبارک چنین است:

"این مقام و مرتبه از محبت از جمع به جمع حکایت نماید زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربانی موجود گشته، حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را از این رائجة رضوان احدیت و نفعه گلشن هویت

نصیبی نه و نفوس مقیده و ارواح محدوده را از این مائدهٔ قدسیه بهره نه... سالک در این مقام... لمعات و تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند... از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد، جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق را در جمال خود باقی یابد." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۹-۲۱)

این مقام، مقام وحدت حقیقی با حق است، چنانچه در این تفسیر حضرت عبدالبهاء در توضیح این مقام، مثال معراج حضرت محمد را می‌زنند که در انتهای سفر معراج، حضرت هویت به حضرت محمد خطاب می‌فرمایند که "قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب" یعنی در این مقام حبیب و محبوب یکی می‌شوند و اتحاد حقیقی بین آنها ایجاد می‌گردد. همچنین بیان مبارک حضرت محمد را ذکر می‌نمایند که فرموده‌اند: "لی مع الله حالات، هو انا و انا هو الا هو هو و انا انا".

ولی حضرت عبدالبهاء این رتبه و مقام را همان گونه که از قبل ذکر شد برای همگان میسر نمی‌دانند و می‌فرمایند که نفوس مقیده و ارواح محدوده از این مرتبه نصیبی ندارند. پس این مرتبه به چه کسانی اختصاص دارد و چه نفوسی می‌توانند در فضای بیکران آن طیران نمایند؟ هیکل مبارک در لوح "گنت کنز" جواب این سؤال را می‌دهند که این مقام عظیم در رتبهٔ اول مختص به مظاهر مقدسه الهیه است و در رتبهٔ ثانی، برای سالکین و مؤمنینی مقدر شده است که مرآت قلبشان را از عبارات عوالم کثرت پاک نموده، قابل تجلی انوار این شمس حقیقت نموده باشند. حضرت بهاءالله در تفسیر حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" نیز نفس را به دو گونه تفسیر می‌نمایند. یکی آنکه می‌فرمایند: مقصود از نفس، نفس مظهر امر الهی است و دیگر آن که مقصود از نفس، نفوس انسانی و وجودات بشری است (نقل به مضمون، مجموعه الواح، صص ۳۵۱-۳۵۴).

بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در لوح "گنت کنز" چنین است:

"باری این مقام اعظم اکبر در مرتبهٔ اولیه مختص است به شمس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را طلوع و غروب نه و در مغرب ربانی غروب نمودند و غروبشان را افولی و نزولی نه بلکه لم یزل از صبح الهی انوار جمالشان بر هیاکل توحید لائح و رخشنده است و لایزال در وسط

الزوال خورشید طلعتشان بر حقایق تجرید روح بخشنده و لکن تجلیات این مقام از این شمس لانتحات در مرایا و حقائق سالکین و طالبین تجلی فرموده، چنانچه اگر مرآت قلوبشان از کدورات عوالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او منطبق آید و اگر زجاجه نفوس و مشکوه صدور به قوت نفوس مقدسه صافی و رقیق شود سراج فیوضات الهیه در او مشتعل گردد. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲)

ب- مراتب دوگانه محبت

در لوح "کنت کنز" علاوه بر مراتب پنجگانه محبت، حضرت عبدالبهاء، فضلاً علی العرفاء، مراتب دوگانه محبت را نیز به نقل از ایشان ذکر فرموده‌اند. این دو مرتبه عبارتند از:

مرتبه اول، محبت حق به عباد است که عبارت از تجلی ذات حق در عالم ناسوت و بقاء صفات حق در عالم امکان است. حضرت عبدالبهاء در مورد این رتبه می‌فرمایند:

"بعضی از واقفین اشارات قدسیه برآنند که محبت حق به عباد، ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است در هیاکل و مجالی ناسوتیه... چنانچه گفته‌اند که، محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتية في فناء الناسوتية... و نسبت محبت به حضرت رب العزه حقیقت دانند و لکن نسبتش را به عبد مجازی دانند، زیرا محبت حق اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد، چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید، فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۳)

مرتبه دوم، محبت عبد به حق است که عبارت از فنا شدن و فنا کردن هستی و صفات و خواسته‌های امکانی و دنیوی برای باقی بودن در حق است. چنانچه می‌فرمایند: "محبت عبد به حق انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیه و ظهورات الوهیه چنانچه گفته‌اند ... و محبة العبد لله، افناء الناسوتية في بقاء اللاهوتية. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۳)

در حقیقت، این دو رتبه از محبت که حضرت عبدالبهاء در این مقام ذکر می‌نمایند دقیقاً همان دو رتبه‌ای است که در ابتدای لوح شاهزاده محب شیرازی، به همین الفاظ و ترتیب ذکر نموده‌اند و آیات قرآنی "یحبههم" و "یحبونه" را نیز شاهد آن آورده‌اند. و حکایت از دو مرتبه جمع به تفصیل و تفصیل به جمع در مراتب پنجگانه محبت دارد.

ج- محبت مظهر امر الهی

حضرت عبدالبهاء، در لوح "کنت کنز" می‌فرماید که مقصود از معرفت مذکور در این حدیث، معرفت انبیاء و اولیای الهی است، زیرا ذات ازل، لم یزل غیرمعروف بوده و خواهد بود (نقل به مضمون، مکاتیب، ج ۲، ص ۵۰). بنابر این چون انسان را به معرفت و محبت ذات حق راهی نبوده و نیست، لذا معرفت و محبت مظهر امر الهی به جای آن قرار گرفته است.

این مرتبه از محبت را حضرت عبدالبهاء در لوح شاهزاده محب شیرازی نیز توضیح داده و فرموده‌اند که این مرتبه، ظاهراً از مرتبه "من العبد الی العبد" یا از محبت خلق به خلق حکایت می‌نماید، زیرا هیکل بشری و شئون بشری و مقام تحدید مظاهر مقدسه امر، نشانه‌ای از مقام خلق در آنهاست. ولی از آنجایی که این شئون مانند ابری در مقابل شمس حقیقت است که در پس این ابر، مقام توحید و مقامات الهیه مظاهر امر مختفی و پنهان است؛ لذا این مرتبه به حقیقت، حکایت از مرتبه "من الخلق الی الحق" می‌نماید، زیرا مظاهر مقدسه امر جانشین حق در این عالم بوده و محبت آنها، محبت حق است. چنانچه می‌فرماید: "محبت مظهر نفس‌الله و مطلع الهام هر چند من العبد الی العبد است ولی به حقیقت من الخلق الی الحق است، چه که من احبه فقد احب الله." (مائده، ج ۵، ص ۲۴۶)

این محبت به مظهر ظهور، به شئون او سر می‌زند. عشق بدو، عشق به پیمان او، عشق به میثاق او و عشق به تعالیم اوست. آیه "ان اعمالوا حدودی حباً لجمالی" یا "اعمل حدودی حباً لی" اشعار بر این دارد که عشق به مظهر ظهور عالی‌ترین و والاترین نوع عشق آدمی است که امکان حصولش در این جهان مقدور و میسر است.

د- مراتب و اقسام محبت در عالم خلق

همان گونه که در مبحث مراتب پنج‌گانه محبت ملاحظه شد، یک مرتبه از این مراتب، مرتبه "از تفصیل به تفصیل" یا "من الخلق الی الخلق" یا "من العبد الی العبد" است. حضرت عبدالبهاء محبت در بین عالم انسانی و جامعه بشری را نیز به اقسام مختلفی منقسم می‌فرماید که این اقسام عبارتند از: اول، محبت عائله‌ای که در میان اعضاء یک خانواده ایجاد می‌شود. دوم، محبت جنسی که در بین یک نژاد حاصل می‌شود. سوم، محبت وطنی که در میان افراد یک کشور و یک ملت

واقع می‌گردد. چهارم، محبت نوعی که در میان نوع و قبیله‌ای از قبایل ایجاد می‌شود. پنجم، محبت الهی و اخوت روحانی که به وسیله نفثات روح القدس حاصل می‌گردد. چنانچه می‌فرمایند:

"محبت بر چند قسم است، یک قسم محبت عائله‌ای است و اخوت جسمانی ... و همچنین محبت و اخوت جنسی ... قسم دیگر محبت و اخوت وطنی است ... و قسمی محبت و اخوت نوعی است ... پس باید محبت الهی و اخوت روحانی در میان باشد که به نفثات روح القدس حاصل می‌شود..." (بدایع، ج ۲، ص ۳۵)

ه- مقبولیت و کفایت مراتب محبت

در خاتمه این فصل مناسب است که این سؤالات را مطرح نماییم که کدام یک از مراتب محبت، مقبول است و برای عالم بشری و فرد انسانی، کافی می‌باشد؟

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش به این نکته اشاره می‌فرمایند که توقف عبارت از تدنی و نزول است زیرا در عالم، همه چیز منوط به حرکت است، حال یا این حرکت به سوی کمال است یا به سوی نقص. حرکتی که به سوی کمال است عبارت از ترقی، و حرکتی که به سوی نقص است عبارت از تدنی است (نقل به مضمون، *مفاوضات*، ص ۱۷۶). بنابر این در ارتباط با مراتب محبت بین انسان‌ها نیز این قانون کلی صادق است که باید قصد و هدف، حرکت خلق به سوی کمال و مراتب بالاتر محبت باشد. ولی حضرت عبدالبهاء هر مرتبه‌ای از مراتب محبت را نیز مقبول می‌دانند و در عین حال به ترقی در این مراتب و مقبولیت بیشتر آن نیز اشاره می‌نمایند. چنانچه می‌فرمایند:

"دیگر از الفت و یگانگی سؤال نموده بودید این واضح و پدید است، محتاج به سؤال نیست. الفت و یگانگی مراتب دارد. هر مرتبه‌ای از مراتبش مقبول و آنچه ترقی بیشتر نماید، مقبول‌تر و محبوب‌تر و خوش‌تر است و سبب تقرب بارگاه ذوالجلال و حصول تأییدات نامتناهی." (مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۲ یا مکاتیب، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۳)

اما در خصوص کفایت انواع و مراتب محبت برای عالم انسانی، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که: "انواع و مراتب محبت موجود بین خلق، هیچ یک برای عالم انسانی کافی نیست زیرا عاقبت منجر به منازعه و مخاصمه شده، به نتیجه‌ای محدود و موقتی که عبارت از ایجاد محبت بین اعضای

یک خاندان، یا یک جنس، یا یک وطن و یا یک نوع است، خواهند رسید ولی آن مرتبه‌ای از محبت که برای نجات عالم کافی خواهد بود، محبت الهی و اخوت روحانی است. علت این امر نیز اولاً آنست که نتایجش غیرمحدود و ثانیاً ابدی خواهد بود.

اما در مورد فرد انسانی نیز مورد فوق صادق است. بدین معنی که انسان، جویای کمال و ترقی است و سزاوار شأن و مقام انسان نمی‌باشد که در مراتب کمال توقف و یا تدنی نماید؛ لذا در مراتب عشق و محبت نیز البته راه کمال را طی نموده، کفایت و قناعت به مرتبه‌ای از مراتب محبت نمی‌نماید. حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید:

"هو الله ای مؤمنه بالله در سن صغر به محبت جلیل اکبر موفق شدی،
بشارات الهیه شنیدی و دیده بصیرت گشودی، پس به عشق الهی خانه دل
بیارا ولی باید در این مراتب به درجه‌ای قناعت ننمایی بلکه روز به روز بر
اكتساب مواهب بیفزایی تا چنان منجذب جمال باقی گردی که شهیر آفاق
شوی و اندر همه عالم مشهور به شیدایی گردی و علیک التحیه و الثناء. ع"

(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۶۴)